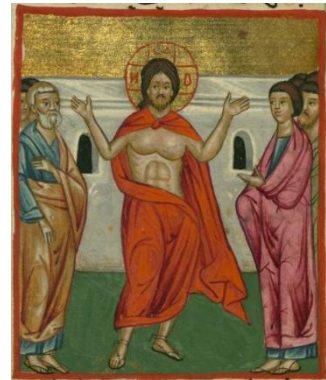


شامگاه همان روز، که نخستین روز هفته بود، آنگاه که شاگردان گرد هم بودند و درها از ترس یهودیان قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما!» چون این را گفت، دستها و پهلوئی خود را به آنان نشان داد. شاگردان با دیدن خداوند شادمان شدند 21. عیسی باز به آنان گفت: «سلام بر شما! همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم.» 22 چون این را گفت، دمید و فرمود: «روح القدس را بیابید 23. اگر گناهان کسی را ببخشاید، بر آنها بخشیده خواهد شد؛ و اگر گناهان کسی را نابخشوده بگذارید، نابخشوده خواهد ماند.»



یک بار فرصتی داشتم تا در مراسم مسیحی در استانبول شرکت کنم. بیشتر اعضای آن کلیسا مسلمانانی بودند که به مسیح ایمان آورده بودند. این امر برای شرکت کنندگان، حتی در استانبول هم خطرناک بود. چرا که کلیسا در حین مراسم بسیار مورد حمله قرار می گرفت. در آن روز توانستم احساس آرامشی جمعی را حس کنم وقتی یکی از مسئولان، درست پیش از آغاز مراسم، در بیرونی را با قفل بست... ما حالا در داخل بودیم، ما حالا در میان خودمان بودیم. تهدید برطرف شده بود. برای شاگردان آن روزگار نیز باید احساسی مشابه وجود داشته باشد. چرا که پس از رستاخیز عیسی، بارها آن ها را در اتاق های بسته می یابیم. یوحنا توضیح می دهد: «از ترس یهودیان.» این تصویر از جماعت مسیحی در اتاقی بسته را می توان به عنوان نمادی نیز فهمید. در دنیایی که نسبت به مسیحیت هر روز بیشتر طردکننده، تبعیض آمیز و گاه حتی خشونت آمیز می شود، از اینکه سرانجام در میان خودمان باشیم خوشحالیم. اینجا دیگر نیازی به ترس نیست. اینجا در امانیم. اینجا می توانیم به روحمان فضا بدهیم. در پنطیکاست نیز شاگردان در اتاقی بسته محبوس بودند. احتمالاً نیز از روی ترس. و سپس چیز شگفت انگیزی رخ داد. روح القدس از میان در قفل شده گذشت و چنان صدایی پریاهو و چنان واکنشی قدرتمند در شاگردان پدید آورد که تمام اورشلیم از آن آگاه شد. در متن موعظه امروز، نوعی مقدمه برای این رویداد بزرگ می بینیم. و این درست مانند روز پنطیکاست است:

۱ عیسی و حضور او همه چیز را تغییر می دهد.

۲ حضور خدا به دست انسان داده می شود!

۳ او به شاگردان ماموریت می دهد که درها را بگشایند و ببندند.

در متن امروز، عیسی به سادگی از میان در بسته عبور می کند. اما تأثیر آن همانند پنطیکاست است. شاگردان ترسیده توسط عیسی به طور جسمانی دم داده می شوند. آن ها از طریق حضور عیسی، به اصطلاح، پیش چشیدنی از روح القدس دریافت می کنند که چند روز بعد خواهد آمد. می بینیم که برای خداوند ما عیسی بسیار مهم است که ما به طور شخصی و جسمانی با او پیوند داشته باشیم. عیسی این کار را با نشان دادن زخم هایش انجام می دهد و به شاگردان نشان می دهد که واقعاً اوست. او بر آن ها می دمد تا بخشی از روح او را دریافت کنند. و همین تجربه است که دیوارها را می شکند و شاگردان را از اسارتشان آزاد می کند. این رویداد عیسی با شاگردان به ما نشان می دهد چه چیزی در پنطیکاست در اهمیت است. این که عیسی حضور دارد. این که ما بتوانیم او را به صورت فیزیکی لمس کنیم و احساس کنیم. نه تنها در ذهن اما با کل شخص.

در موعظه، عیسی همین پیام را ابراز می کرد: عیسی در ورودی به سوی پدر است. عیسی حیات است. و پیش از مصلوب شدنش، عیسی به شاگردانش گفت: «صلح خود را به شما می دهم نه آن گونه که دنیا می دهد، به شما می دهم.» و اکنون اینجاست که عیسی رستاخیز شده همان کلمات را دوباره بر زبان می آورد: «سلام بر شما.»

عیسی و حضور او همه چیز را تغییر می دهد. او صلح می آورد. یا همان طور که در یوحنا آمده است: «آنگاه شاگردان از دیدن خداوند شاد شدند.» عیسی به مکان های بسته می آید، صلح می آورد و ما را شادمان می کند. او این کار را دقیقاً در جایی می کند که ما ترسیده ایم و در برابر درهای بسته ایستاده ایم. اما چگونه بتوانیم این عیسی را به صورت فیزیکی تجربه کنیم؟

ما در این میان به روال دنیا عادت کرده ایم به طوری که نمی توانیم احساس کنیم که عیسی از در بسته می گذرد و در میان ما است. بعضی اوقات حتی نمی توانیم آن را در کلیسا تصور کنیم... عیسایی که از در عبور می کند، برای ما ناآشناست و به نظر می رسد به زندگی روزمره تعلق ندارد. اما آیا برای شاگردان آن روزگار چنین نبود؟ آن ها به مرگ عیسی یقین داشتند. همچنین به قدرت رومیان و سران یهود یقین داشتند. این برای آن ها شوخی نبود و دقیقاً به همین دلیل بود که پنهان شده بودند. آنچه شاگردان را مشغول می کرد و از آن می ترسیدند، همان چیزی است که ما را نیز مشغول می کند و می ترساند.

برای این موضوع یک تمثیل بیاورم: وقتی در هند فیل های جوان رام می شوند، آن ها را با طناب های ضخیم به درختان می بندند. بدین ترتیب، حیوانات جوان از سنین پایین می آموزند که یک طناب همیشه به معنای این است که نمی توان گریخت. بعدها، فیل های بالغ که چند تن وزن دارند، با یک بند رخت ساده بسته می شوند. این فیل ها نمی توانند آزاد شوند، چون سخت باور دارند که بند رخت یک مانع غیرقابل عبور است. از بیرون نگاه کردن به این صحنه انسان را شگفت زده می کند. اما برای فیل ها این نگاه از بیرون ممکن نیست. آن ها در جهان بینی، تربیت و زندگی روزمره خود زندانی اند.

ما انسان ها نیز وضعی بسیار مشابه داریم. ما در حبابی زندانی ایم که در آن جنگ، نفرت، دروغ و تردید وجود دارد. وقتی چیزی واقعاً خوب و غیر عادی اتفاق می افتد، نمی توانیم آن را باور کنیم. ساده تر بگوییم، این درست از آب در نمی آید. حتی جرئت نداریم به دیگران بگوییم، چون در میان تاریکی و غم، صحبت از امید بی معنا به نظر می رسد.

اولین مسیحیان پس از رستاخیز عیسی نیز همین وضع را داشتند. اینکه عیسی از مردگان برخاسته باشد، منطقی نیست. و ناگهان عیسی از در بسته عبور می کند و می گوید: «سلام بر شما.» و شاگردان شادمان می شوند! عیسی به ما نشان می دهد که در کنار واقعیت های دنیای ما، چیز دیگری نیز وجود دارد. به ما نشان می دهد که مرگ در حقیقت تنها یک بند رخت نازک است که قدرتش را از دست داده. تنها چیزی که شاگردان را اسیر نگه می داشت، ناآگاهی بود. و عیسی این ناآگاهی را با حضور خود شکست. او نه تنها بندهای مرگ را شکست، بلکه تمام پیامدهای مرگ را نیز. مرگ، گناه و شیطان تنها زمانی قدرت دارند که ما به آن ها ایمان داشته باشیم. عیسی همه این ها را با حضورش می شکند و ما را از زندان های فراوانی که در آن ها گیر کرده ایم آزاد می کند.

۲. حضور خدا به دست انسان داده شد که همه چیز را تغییر داد!

عیسی شاگردان را از اتاقی که در آن پنهان شده بودند آزاد می کند و به آن ها ماموریتی می دهد. این کار را با دمیدن بر آن ها انجام می دهد. این دمیدن جسمانی یادآور آفرینش است، جایی که خدا نفس حیات خود را در بینی انسان دمید. دقیقاً همین اتفاق می افتد وقتی عیسی بر شاگردانش می دمد: حیاتی نو می آفریند. و دقیقاً همین است که وقتی روح القدس بر شاگردان نازل می شود، رخ می دهد. روح خدا که حیات می آورد، در ما می آید و از طریق ما عمل می کند.

۳ او به شاگردان ماموریت می‌دهد که درها را بگشایند و ببندند.

شاگردان ماموریت می‌یابند آنچه را که خود خدا انجام می‌دهد، انجام دهند: شکستن دیوارهای گناه و رساندن آمرزش خدا به دیگران. بیرون رفتن و به نام خدا سخن گفتن. و بخشیدن گناهان به نام او. همه آنها این شجاعت را می‌طلبند. شاگردان باید دقیقاً همان کسی را به عنوان خدا و نجات‌دهنده اعلام کنند که توسط حکومت اعدام شده است. کاری خطرناک. تقریباً همه شاگردان به همین دلیل جان خود را از دست می‌دهند. آنها باید آنچه را که عیسی اینجا توصیف می‌کند تجربه کنند: «ایمان آوردن بدون دیدن..» ما در ندیدن زندگی می‌کنیم. این را برای مثال اینجا می‌بینیم: به عنوان جماعت، دست‌های یک انسان کاملاً عادی بر سرمان گذاشته می‌شود. آن شخص به ما می‌گوید: «گناهانت آمرزیده شد!» اما ما به چیزی ایمان می‌آوریم که با چشمانمان نمی‌بینیم — یعنی اینکه خود عیسی این کلمات را به ما می‌گوید، حتی اگر دست‌های کشیش را لمس کنیم و انسانی کاملاً عادی را پیش رویمان ببینیم. همیشه نمی‌توانیم با آرامش سعادت‌مندان در آغوش خداوندمان عیسی بیاساییم. اما خود خداوند است که به سوی ما راه می‌آید. خداوند عیسی هیچ فرمول جادویی برای ایمان به ما نمی‌دهد، هیچ ندایی هم نمی‌دهد به عنون مثال: «باید فقط ایمان داشته باشی!» نه او به سادگی شخصاً پیش ما می‌آید. ما را در بازوان قدرتمندش نگه می‌دارد و برمی‌خیزاند. آنچه سپس رخ می‌دهد انقلابی است که در ذهن جا نمی‌گیرد. همان‌طور که سومین اصل ایمان ما می‌گوید: «ایمان دارم که نمی‌توانم با خرد و قدرت خودم به عیسی مسیح ایمان بیاورم یا نزد او بیایم...» با عقلمان نمی‌توانیم بفهمیم. با چشمانمان نمی‌توانیم ببینیم... اما از طریق روح‌القدس که ما را فرا می‌خواند و مسیح را در قلبمان می‌نویسد، می‌توانیم شادی مبارک، ایمان مبارک و رسیدن مبارک به عیسی در نزد او داشته باشیم.

آنچه این شاگردان کردند همانند فیلی است که سال‌ها به بند رخت بسته شده بوده و ناگهان کشف می‌کند که این بند رخت دیگر هیچ قدرتی ندارد. آمین.